[illegible]

[illegible]

اینجا ... ور شده ملاحظه کرده است و اگر با وصف این ...
... بسم الله در دیوان ابن یمین از دیگر اشعار این قطعه
... قافیه باشد نشانی ، والافعلیه الالزام کاش خدمت
چنین اقدام نکردی و طرح قاطع برهان و متعلقات آن
... هر یکی ستوده محمود بودی آری ع + بر نیاید
... است + چون معترض بر داب مناظره سخن نمیکند
... می آید

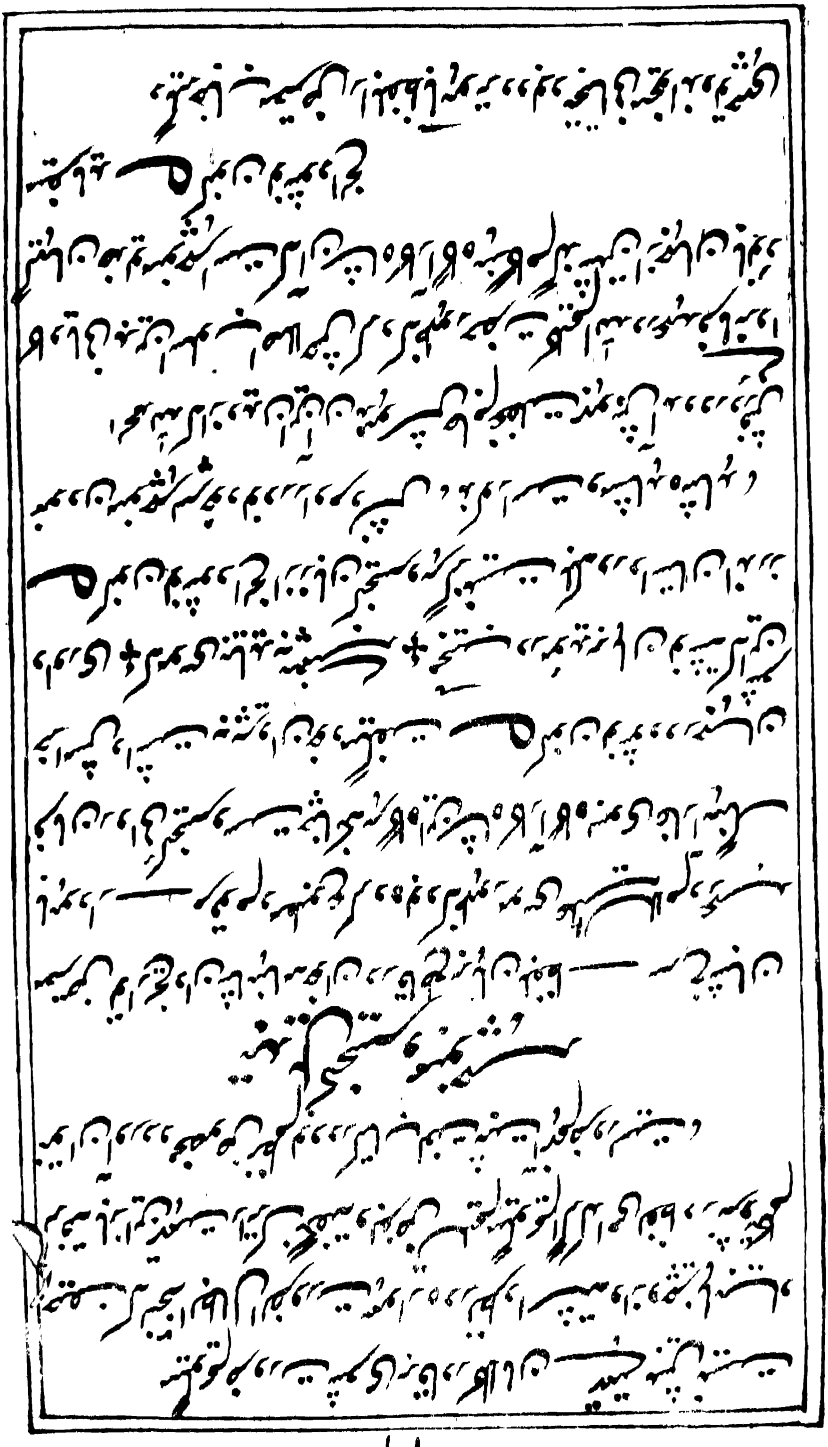
... مهموم و راه خوشی بیمودم ×
... بیان انجامید و رساله باختتام رسید

قطعه تاریخ

| | |
|---|---|
| ... اختتام ز توفیق ایزدی | ... و فرخندگی اثر |
| ... ز تو شرمنده تیغ تیز | ... آب در و گهر |
| ... چو سیه تاب کرده | ... سال شمشیر تیز |
| | سنه ۱۲۶۷ |

صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

تمت



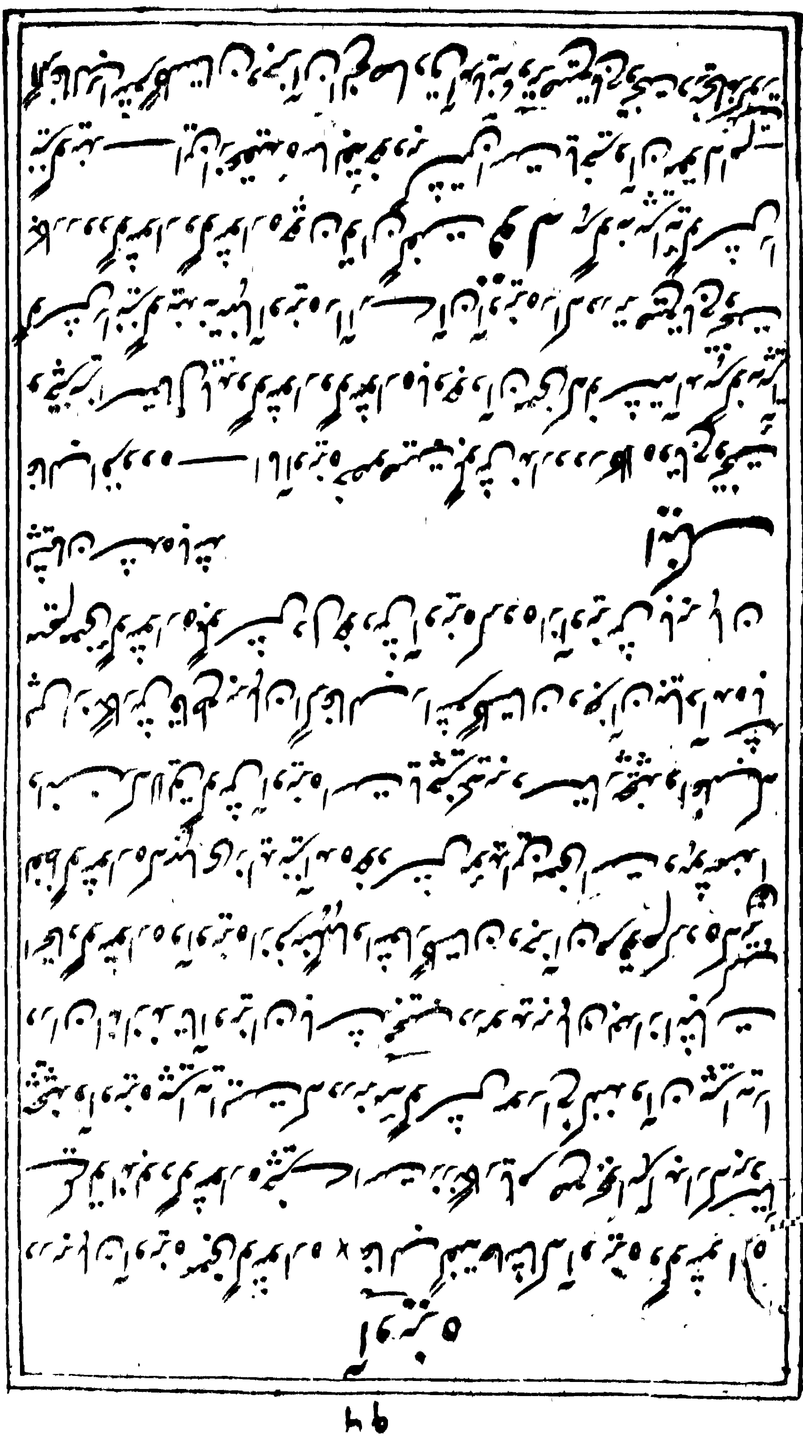
وبالش است وتبدل شین نقطه دار وشین بی نقطه باهمدگر اصلی است محکم
در ضوابط زبان ایران لاجرم بر پروشان همان برسانست باضافه حرفی
چند در وسط وتبدل سین سعفص بشین قرشت ـــ

## خویله خوهله خوپله

بدرفش کاویانی گفته عبدالواسع هانسوی از محمد حسین دکنی قدمی چند پیش رفت
وخویله را خوهله خواند بجای تحتانی های هوز آورد ودو بیتی را از ابیات ناصر خسرو
علوی سند گرفت وباز خوپله بپای فارسی نوشت وشعر انوری سند آورد ـ
من میگویم فاضل هانسوی خوهله بهای هوز وخوپله ببای فارسی را بیک معنی نوشت
وخوهله بها در جهانگیری وخوپله ببای فارسی در مجمع الفرس سروری
صفاهانی مع استناد بشعر انوری مذکور ،

## تهم

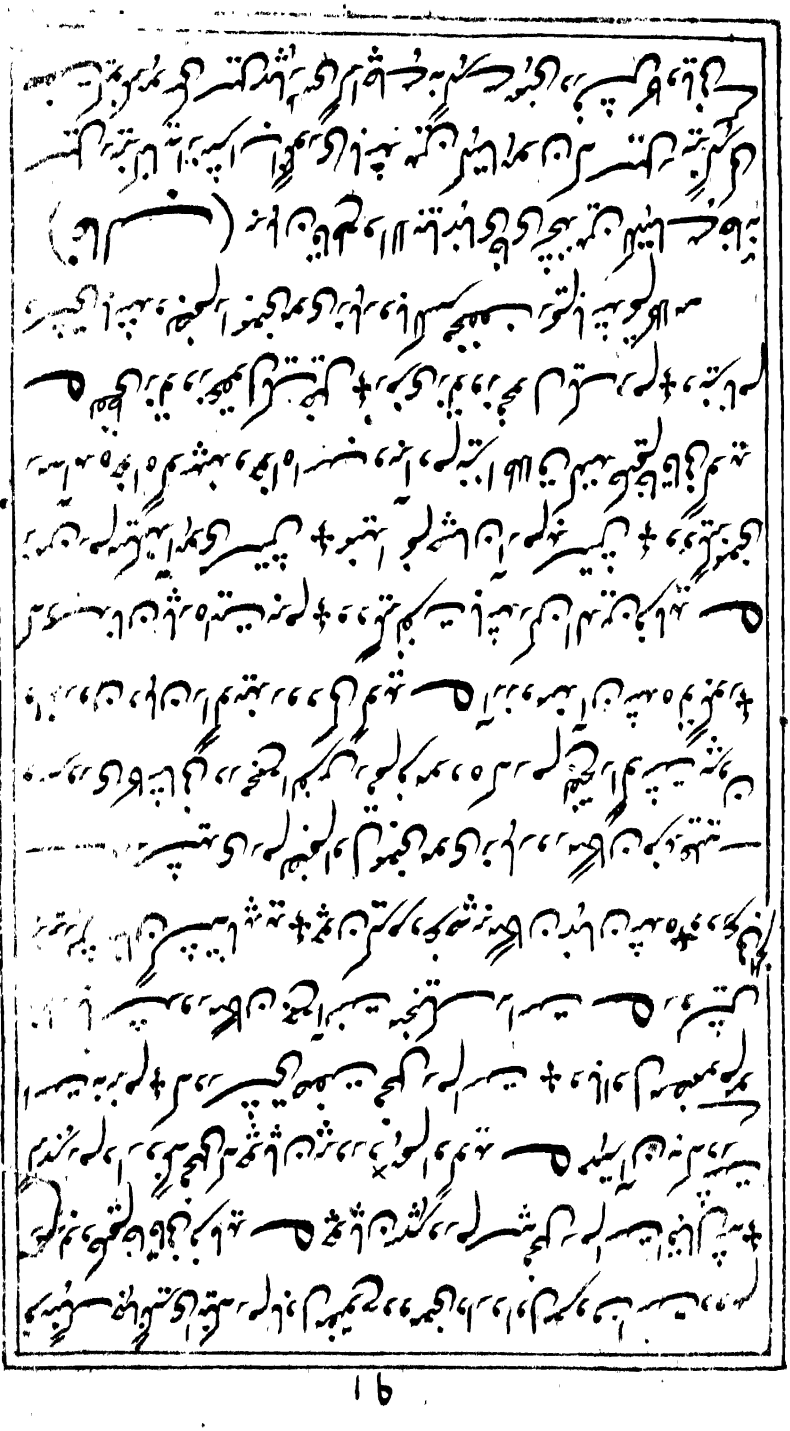
غالب را برین لفظ اعتراضی چند بوده است یکی ازان اینکه تهم بسکون ثانی
نیست در موید برهان چون جواب همه اعتراض داده شد وسکون ثانی
نیز باسانید اشعار شاهنامه وغیره ثابت کرده شد اینک میگویم که اگر بحسب
ضرورت شعر بسکون آرند حجت جواز در نثر باد بتکلم وتلفظ نمی تواند بود اساتذه
قاعده نهاده اند وتبدل اسکان وتحریک روا داشته چنانکه فردوسی
نام پهلوان را که تهم است بحرکت های هوز گاهی بسکون نیز مینویسد ـــ



تحویلدار آنخانهٔ آبدار مینو پسند هر آینه از روی ایهام توهم اهانت دارد ــــ
ت این وجه ترک را دانشمندان سخن‌سنجند من همین قدر میگویم که از فرض
تسلیم الترک هم لفظ متروک الاستعمال چون غلط نیست ضبط حرکات و
معانی آن در فرهنگ ضروریست تا آن کلام قدما که دران این چنین
مستعملات بسته اند بفهم متاخرین درآید x

## آسیم

برهان آسیم بر وزن جاجیم بلغت ژند و پاژند و استا بزرگ مرتبه
و عظیم الشان را گویند غالب گفته که ما را سخن در صحت لغت آسیم
است اگر از روی ژند و پاژند نباشد از روی فرهنگهای دگر ــــ و
در درفش کاویانی افزوده یعنی بودن آسیم بمعنی استا دغرابت دارد
ــــ دراصل آسام است قلب آماس لاجرم ورم دماغ را سر آسام گویند
و سرسام مخفف آنست آسیم را همان اماله آسام توان دانست و آسیمه
سر و سر اسیمه را مرکب از آسیم و سر توان گفت بلکه در کلام قدما تنها
آسیمه بجای سراسیمه آمده و بجای میم کلمن واو و بجای های هوز نون
آورده اسیون نیز نوشته اند ــــ احمد در موید برهان نوشته که در
خاتمهٔ فرهنگ جهانگیری بدر چهارم که مشتمل بر الفاظ ژند و پاژند و استاست
نگاشته ــــ آسیم بابای معروف بزرگ مرتبه و عظیم الشان را گویند زراتشت



۴۳ صفحہ مین اسکا جواب لکھا ہے،

(احمد) این اعتراض ہم در درفش کاویانی افزوده و راه حق
بیہوده در مدار الافاضل خانۂ سیل ریز کنایہ از خمخانه و دنیا غالبا اینجا خلطی
واقع شده باشد،

## اینک

ازان محو و اثبات کہ جناب غالب در قاطع برہان بعد از مطالعۂ جوابہا
بکار برده در درفش کاویانی خطابش کرده بطبع آورده چیزی بر گزارده میشود

## آبدار

برہان بمعنی گیاہی و ہر چیز با طراوت و کارد و شمشیر و کنایہ از مردم صاحب
سامان و مالدار نوشتہ غالب در قاطع برہان رقم کرده کہ ہمہ دانند
کہ صفت جواہر و اسلحہ میتواند بود اگیسه محل تامل و بمعنی صاحب سامان
و مالدار زنہار نیست احمد در موید برہان ہمہ معانی برہان را برہان
ثابت کرده و بہ سند کنایۂ مردم صاحب سامان و مالدار این شعر حکیم سنائی
رحمۃ اللہ علیہ آورده ع ثقۃ الملک طاہر آنکہ چو آب + ایزدش آبدار
خواہد کرد + اینک معترض صرف بکنایۂ صاحب سامان این قدر گفت
کہ × عزیزی در شعر حکیم سنائے نشان داد گفتم شعر سنائی سند کامل
و من حیث المعنی جایز اما ہم فنان و ہمسران سنائے ترک کرده اند
وجہ ترک اینست کہ از دہیار زدر کارخانہای سلطنت آبدارخانہ و نام

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۸۷۱)

(۸۶۱)

ہمزبان اور ہمداستان ہیں،

الراقم الآثم محمد الملقب بضیاء الدین عفی عنه

( احمد ) قول آغای تبریزی به تبعیت میر عضد الدوله شیرازی
همین بود کہ پاو ابوا و شستن و پاکیزه کردن باشد و در ہندی پای را گویند
که عربان رجل خوانند ـــــ و معترض گفته بود که پای را در ہندی پانو گویند
که باگانو قافیه نتواند شد نه پاو که قافیهٔ گاد باشد ـــــ و عجیب نوشته بود
که صاحب جہانگیری که شیرازیست گفته که پاو ابوا و بمعنی شستن و پاک کردن
بود و بزبان ہندی پای را گویند انتهیٰ و پانو بوزن گانو را پاو بوزن
گاو گفتن از آنست که در زبان فارسی ہیچ لفظی بوزن گانو نیامده و
ایرانیان چون اینچنین لفظ ہندی را بتلفظ آرند ناگزیر مثل دیگر الفاظ خود شان
که گاو و آو و امثال آنست بر زبان آورند و خطا بزبان غیر که در آن مہارتی
نباشد کثیر الوقوع است و در آن معذور باشند + ونیز
میتوان گفت که بعض الفاظ ہندی چنانست که با لون غنّه و بدون آن
ہر دو صحیح است چون چانول و چاول و پونچھنا و پوچھنا و مانند آن پس پانو
و پاو ہر دو بمعنی رجل صحیح باشد و مؤید این توجیه است انچه در خالق باری
(که غالب آن نسخه را در لفظ گلہری بحضرت امیر خسرو رح منسوب کرده است)
آمده و ہو ہذه + شعر تمنا و ہم آرزو چاو کہیے

ودرہمین یک شعراو برعدم آن اصرار ـــــ راستی ہمانست کہ ما در
موید برہان از رسالۂ قافیہ مولانا جامی رح ومحقق طوسی وغیرہم نوشتہ ایم
فلیرجع الیہ ومثنوی ویس ورامین را (کہ بتصحیح بندہ احمدا ہالی اشیاٹک
سوسیٹی کلکتہ بطبع آوردہ اند وجابجا در موید برہان سند ازان گذرانیدہ ام)
سراسر نیکو دیدہ ام فخر گرگانی مصنف آن قید اتفاق حرکات ثلثہ موجب
قواعد علم قافیہ معتبر داشتہ است وگشت را بقافیہ گشت بنگاشتہ است
وگشتہ وگشتہ کہ بہای وصل است از ما نحن فیہ نیست چنانکہ رفتہ وگرفتہ
درشعر خاقانی رحمہ اللہ کما تقرر فی علم القوافی ـــــ پیروان حضرت غالب را
مژدہ باد کہ از استفسار وانکار وزن شعر اوستاد فرخی کہ گذشت واز
گرفت لفظ گرفت معلوم شد کہ مقتدای ہمہ دان علم عروض وقوافی
نیکو میداند،

(**غالب**) مولوی جہانگیر نگری نے صفحہ (۱۷۲) اور صفحہ
(۱۷۳) مین برابر باد یاب کے لغت کی بیان مین کیا گل کتری ہین کہ کچھ بھی سے
تعلق رکھتی ہین قصہ مختصر مولوی جی اسبات پر ہین کہ با بدال غلط ہے
یہہ واو ہی جو قافیہ راو کا ہی نہ مجرد اسی لفظ مین بلکہ باد زہر کو بھی بواو
بتاتی ہین غالب کہتا ہی نہ باد یاب بواو ہی نہ باد زہر ـــــ باد مخفف
پادیاب بمعنی شستن پاد زہر یعنی شوئندۂ زہر یہ استعارہ ہے ازالہ سمیت کا

انتهی وهکذا فی مؤید الفضلا و مدار الافاضل + و سروری کاشانی میفرماید
پازاج بزای معجمه و جیم تازی بوزن تاراج دایه باشد مثالش منصور شیرازی
گوید ع نباز مادر ایام الخ و در فرهنگ بمعنی قابله آورده که مام ناف
و ماماچه نیز گویند و باین بیت سوزنی تمسک شده ع

گفته من حلال زاده طبع — نبود هر خشوک را پازاج

و فرموده که منصور شیرازی سهو کرده که بمعنی دایه نظم کرده + اما بخاطر این
بی بضاعت میرسد که چون زاج زن زاینده باشد پازاج یعنی زنی
که خدمت او کند پس دایه را نیز پازاج توان گفت چه او نیز تعهد زن زاینده
میکند تم کلام السروری و در رشیدی نیز گفته حق آنست که پازاج بجیم
تازی همپائی کننده بازن نوزای اعم ازانکه مرضعه باشد یا قابله پس تخطیه
جهانگیری خطا ست انتهی و خان آرزو در سراج از قوسی ایرانی وغیره
هر دو معنی نقل کرده و گفته که تخطیه بمعنی شیرده خطا ست تم کلامه پس تخطیه
غالب هم بمعنی شیرده خطا باشد — تمام شد اینجا نقل مؤید برهان
— ای اهل تمیز و انصاف خدا را در میان معترض و مجیب نگاهی و مصداق
این مقوله — کیسی کیسی کنوئین جهانکی هین — کیست و جواب سوال داده شد
با خیر و کلام خارج از مبحث کرده شد یا نه ارشادی و منصور شیرازی و سروری
کاشانی و قوسی ایرانی وغیرهم که پازاج را بقافیه تاراج و مانند آن بجیم ابجد آورده

صادق اند یا معترض وازروی این فتوی که ہندوستانی اہل زبان کی برخلاف
لکھین تو جھوٹی ، بمخالفت این اہل زبان گفتار غالب ہندی مقبول است
یا مردود ، وازینکه معترض درین رساله ہمین از جیم لفظ پازاج سخن راند وازمعنی
آن لفظ حرفی نزد معلوم میشود که آن انکار معنی مرضعه که او را در قاطع برہان
بود بعد از مطالعهٔ مؤید برہان نماند ومحاکمهٔ سروری کاشانی را تسلیم نمود کاش
لفظ او را ہم مثل معنی صحیح داشتی وجیم ابجد را درست پنداشتی ،
(غالب) ابطال ضرورت مین عفو کو بروزن رفو لکھا ہے اور یہہ
مصرع شیخ سعدی سند لایا ہی مصرع عفو کردم از وی عملہای زشت
مین جانتا ہون اس تصرف کو اور مانتا ہون مگر سمجھتا ہون که یہہ مصرع یون ہے
مصرع زوی عفو کردم عملہای زشت + باقی اور قصاید مین اور مثنویون مین
قدما کی عفو بروزن رفو آیا ہے سکون وحرکت وتخفیف وزیادتی کا باہمد گربدل جانا
محض برای ضرورت وزن شعر ہے نثر مین اوسطرح لکھنا اور اوسکو بجای خود
ایک لغت مستقل جاننا حماقت ہی اور یہہ سب سے زیاده جامع برہان قاطع کا ڈھنگ ہے
(احمد) در قاطع برہان از عفو بروزن رفو انکار بود وآن مصرع
شیخ بدین طور است ع زوی عفو کردم عملہای زشت + براین اصرار +
اما چون در مؤید برہان عفو بروزن رفو از دیگر اشعار اساتذه ثابت کرده شد
اینک چنین میگوید که مین جانتا ہون اس تصرف کو اور مانتا ہون مگر سمجھتا ہون ۷۵

دونون اون دونون کی مرادف مسمی ایک اور اسم چار مہلا پاجایہ مین مولوی جی
ہای نسبت لاکر اسم مستراح قرار دیتی ہین خانہ مین تو ہای مختفی اصلی ہی خیر خانہ
کا لفظ معنی پوری کر دیگا مگر یہہ خیال رہی کہ پاجایہ مین ہای ہوز نسبتی نہین
ہای زائدہ ہے جیسی بوس و بوسہ آتشگیر و آتشگیرہ بلکہ عربی لغات مین بہی جیسے
موج و موجہ یا جیسی سبز کی آگی ہای ہوز بڑہا کر سبزہ ایک اسم قرار دیا ہی اوسیطرح
پاجای کی آگی ہای ہوز لاکر اسم بنادیا دراصل نہ پاخانہ پالو کا گہر نہ پاجای سے پانو کی جگہ
پای او پا زبان فارسی مین ادون اور رازل چیز کو کہتی ہین جیسی کناس کو پاکار چونکہ
یہہ گہر اور جگہہ ذلیل ہے اسکو پاخانہ او پاجایہ کہا براز کو پاجایہ اگر مجازا الطریق
تسمیۃ الحال بالمحل یا تسمیۃ الظرف بالمظروف کہو تو مضایقہ نہین دیکہو اردو
مین بہی تو یہی روزمرہ ہی کہ آج ہمکو پاخانہ کہلکر نہین آیا آج ہمکو حاجت معمول پاخانہ
دو تین بار آیا براز کی دفع صنوی کو پاخانہ کا نام کہتی ہین اسیطرح فارسی مین براز
کو اگر پاجایہ کہو تو کہو

[illegible]

احمد قولہ پاجایہ مین مولوی جی ہای نسبت لاکر اسم مستراح قرار دیتی ہین
اقول با ہای نسبت اسم مستراح قرار نمیدہم آبخانہ و قدم خانہ و قدم جای و
خلاجای اسم مستراح است و پاجای مثل قدم جای اما پاجایہ بہ ہای خفی
نسبت کہ بمعنی براز است سند آن از عبارت ترجمہ دساتیر در موید برہان
مرقوم شد و پاجایہ بمعنی مستراح کہ غالب مدعی آنست سند آن

از کلام اہل زبان برود از دیا دہای خفی اگر قیاسی بودی باید کہ بمعنی قدمجای وخلاجای

قدم جایہ وخلاجایہ نیز آمدی **قولہ** براز کو پا جایہ اگر مجازاً بطریق تسمیۃ الحال بالمحل

یا تسمیۃ الظرف بالمظروف کہو تو مضایقہ نہین + **اقول** شق دوم از نہر دیدہ

بر براز صادق نمی آید چہ مستراح ظرف ومحل است وبراز حال ومظروف

وشق اول کلام اینکہ معنی حقیقی اگر درست نشنید اعتبار معنی مجازی ضرورت ندارد

(**غالب**) مدرس صاحب کا یہہ قاعدہ کہ سوال کا جواب نہ دین اور

خارج از مبحث دفتر دفتر لکہی جائین ایسا استوار ہی کہ کبہی چوکتی نہین چنانچہ

صفحہ (۱۶۸) اور صفحہ (۱۶۹) مین پازاج کی بحث مین حضرت نی کیسی

کیسے کنوئین جہانکی ہین زاج کہ جیم سی بہی جایز کہتی ہین مین کہتا ہون کبہی نہین

ہو سکتا زچہ بجیم سہ نقطہ زاج بجیم سہ نقطہ ہی جو اوسکو جیم ابجدسی کہی وہ غلط گو

اور اوسکا قول مردود،

(**احمد**) معترض در قاطع برہان گفتہ کہ ہی پازاج دایہ شیر دہندہ را

کجا گویند پازاج زنی را گویند کہ خدمت زنان باردار کند وبچہ از شکم بردن آرد

و در عربی آنرا قابلہ و در ہندی دائی + وعجیب ہد موید برہان نوشتہ کہ در شرفنامہ

منشیانہ غالب مرقوم است **پازاج** دایۂ ناف کہ تعہد زچہ کند وقیل با جیم فارسی

و موید جیم تازی این بیت است منصور شیرازی ؎

بناز مادر ایام طفل بخت ترا بزرگ میکند اندر کنار چون پازاج

غالب عربی دان را غیاث گمراه کرده باشد عیاذاً باللہ اگر غالب جامع
غیاث اللغات کو آدمی جانتا ہو تو وہ خود آدمی نہین ایکبار علم شی بہ از جہل شی
رعایت کرکی اوس کتاب کو سر سے سر دیکھ لیا جب دیکھا کہ جا بجا قتیل کے
کلام کا حوالہ دیتا ہی اور ماخذ اوسکا فن لغت مین چار شربت و نہر الفصاحت
ہی کتاب پر اور مولف پر لعنت بھیجی مدرسے تم اتنا نہ سمجھی کہ جو میان انکو
نمانیگا وہ میانجی غیاث الدین کو کیا جانیگا جب رامپور جانیکا اتفاق ہوا
اور وہان کی صاحبزادگان عالی تبار اور رؤسای نامدار سے ملاقاتین اور صحبتین رہین تو
اس شخص کا حال یہہ معلوم ہوا کہ ایک کتب دار یتھا نہ رئیس کا روشناس نہ اکابر شہر کا آشنا
ایک گمنام ملا مکتب دار چند صاحبقدور لڑکے اوسکی مکتب مین پڑہتی تہی اونہون نے
صرف زر مین اوسکو مدد دی مثل بندر کی کہ جسنی نجار کی تقلید کی تہی ایک فرہنگ لکھکر چھپوائی

(احمد) این از غالب ہرمزہ پرست ہمہ دان گرفتم کہ تقلید صاحب
غیاث نیست اتفاق رای خود ہست باری جواب آن خطا کہ با صاحب غیاث در آن
شرکت است کجا ، و از ان سکوت چرا ،

(غالب) راقم سوئد برہان صفحہ (۶۷) مین لفظ پاجایہ کو اوسی معنی پر کہ
دکنی نے ٹھہرائی ہین از روی فرط رغبت مزائی لیکر استعمال کرتا ہے اور سمجھتا
نہین کہ کیا بک رہا ہون کہ پاخانہ بمعنی نشست وپاخانہ وپاجایہ ہر دو بیک معنی نشست
ہم کہتی ہین کہ دونو متحد المعنی ہین وہ پانو کا گھر یہہ پانو کی جگہ قدم جای وقدم خانہ

**(غالب)** مولوی احمد علی صاحب نے پانچ سات صفحے آوازہ او آئندہ
دار اور آوند او آہنگ کی بیان مین سیاہ کئے ہین باری ظرف شراب کو
**آوندی** نہین مانا اور دکنی سے کے قولکو اس بات مین جھوٹ جانا
الحمد للہ اور بھی بعض ایسا ہی کچھ معلوم ہوتا ہے یہہ تو مین بھی نہین کہتا
کہ جامع برہان مجموع لغات کی معنی غلط لکھتا ہے البتہ چونکہ اور کتب سے
نقل کرتا ہی یہہ معنی غلط کیونکر ہونگے مگر یہان ایک امر ہی خاص ور ایک
امر ہے عام + **امر خاص** عبارت ہی عامیانہ ترکیب ٹکسال باہر
اس مین مختص ہی مولف برہان **امر عام** غلطی قیاس کی کہ اسمین
سب فرہنگ نویس مبتلا ہین خصوصاً جامع برہان کا قیاس تو ایسا
بھونڈا اور دور از صواب ہی کہ اوسکی حامی توجیہات بارده ڈہونده لاتے ہین
مگر اوسکی قباحت کو مٹا نہین سکتی سینہ زوری کرتی ہین اوسکا حاصل
یہہ ہوتا ہے کہ اکثر و اغلب اونکی تقریر بطور سوال دیگر جواب دیگر ہوتی ہے
عیاذاً باللہ اگر مین صاحب موید برہان کی ہر بیان کا تیغ تیز مین ذکر کرتا تو
ساری تلوار زنگ مین چھپ جاتی اور سیاہ تاب بنجاتی از انجملہ مینے
درفش کاویانی کی (۱۰) صفحہ مین تحت تنبیہ در بارہ لغت آہنگ جو کچھ
لکھا ہے خلاصہ اوسکا یہان لکھتا ہون + آہنگ را ماضی کشیدن
قرار داد و برعایت توضیح لفظ (یعنی کشید) بران افزوده سپس مدد

فصل دیگر آهنگیدن آورده گفت مصدر آهنگ است که بمعنی کشیدن
باشد ، بعد نقل عبارت برهان مینی لکهاہے که قاعده دانان جسته اند
چون قاعدۂ استخراج صیغۂ ماضی بر افگندن نون مصدر است آهنید
ماضی آهنگید خواهد بود نه آهنگ مولوی جهانگیرنگری نے مؤید برہان کی
(۸۳) اور (۸۴) صفحی کو سیاہی سی لیپ دیاہی بارہ سفحے
آهنگ کے لکہی اور ہر معنی کی سند ایک شعر ، مثال اوسکی یہ کہ ایک
گندہی عطر فروش محفل مین آیا اور تنکونپر روئی لپیٹ کر ہر ایک تنکی کے
روئی کو ایک شیشی مین بہگویا اور اہل محفل کو سنگہایا یہہ گلاب کاہی
اور یہہ سہاگ کاہی اور یہہ سونیا کاہے اسیطرح مولوی کہتا ہے
کہ یہ شعر فلان کا اور یہہ شعر فلان کاہے اس سی یہہ معلوم ہوا کہ مولوی
نی سب فرہنگونکو دیکہکر دس بارہ شعر نقل کئی ہین یہہ تو سب کچہہ
ہوا لیکن میری اس فقری کا جواب کہان ہے کہ ہر آینہ ماضی آهنگید
خواهد بود نه آهنگ سوال کا جواب نہین اور خرافات ہزار در ہزار
جواب کا طالب غالب ،

(احمد) قوله باری ظرف شراب آه ازین ضمین جابجا ربا تمیز
والصاف معلوم میتوانند که احمد در نگارش مؤید برہان اعلان حق
پیش نظر داشته است یا کتمان حق و قوله یہہ تو من نہین کہتا الخ

خبن وطی وخبل × وآمدن این سه باجواز سلامت مکانفت است انتهی

وحضرت ملاجامی قدس سره السامی در رسالهٔ عروض خودش فرموده +

بحر سریع مطوی موقوف + ؎ دل چکند سرو وتماشای باغ +

تا بتوام از همه دارم فراغ + مفتعلن مفتعلن فاعلان دو بار + مطوی

مکسوف ؎ رخ بنمای قمر خانگی + تا نکشد عقل بدیوانگی +

مفتعلن مفتعلن فاعلن دو بار + مقطوع + بسم الله الرحمن الرحیم +

هست کلید در گنج حکیم + مفعولن مفعولن فاعلان + مفتعلن مفتعلن

فاعلان + اصلم ؎ گر بکشی ور نکشی مارا + نیست بجز غم ز سر

یارا + مفتعلن مفتعلن فعلن دو بار × مخبون مطوی مکسوف ؎

نگار من بکار من درنگر + ز جرم بیشمار من درگذر + مفاعلن مفاعلن

فاعلن دو بار + مخبون مطوی مکسوف یعنی عروض وضرب +

؎ از عشق تو من در جهان سمرم + خون شد ازین درد نهان

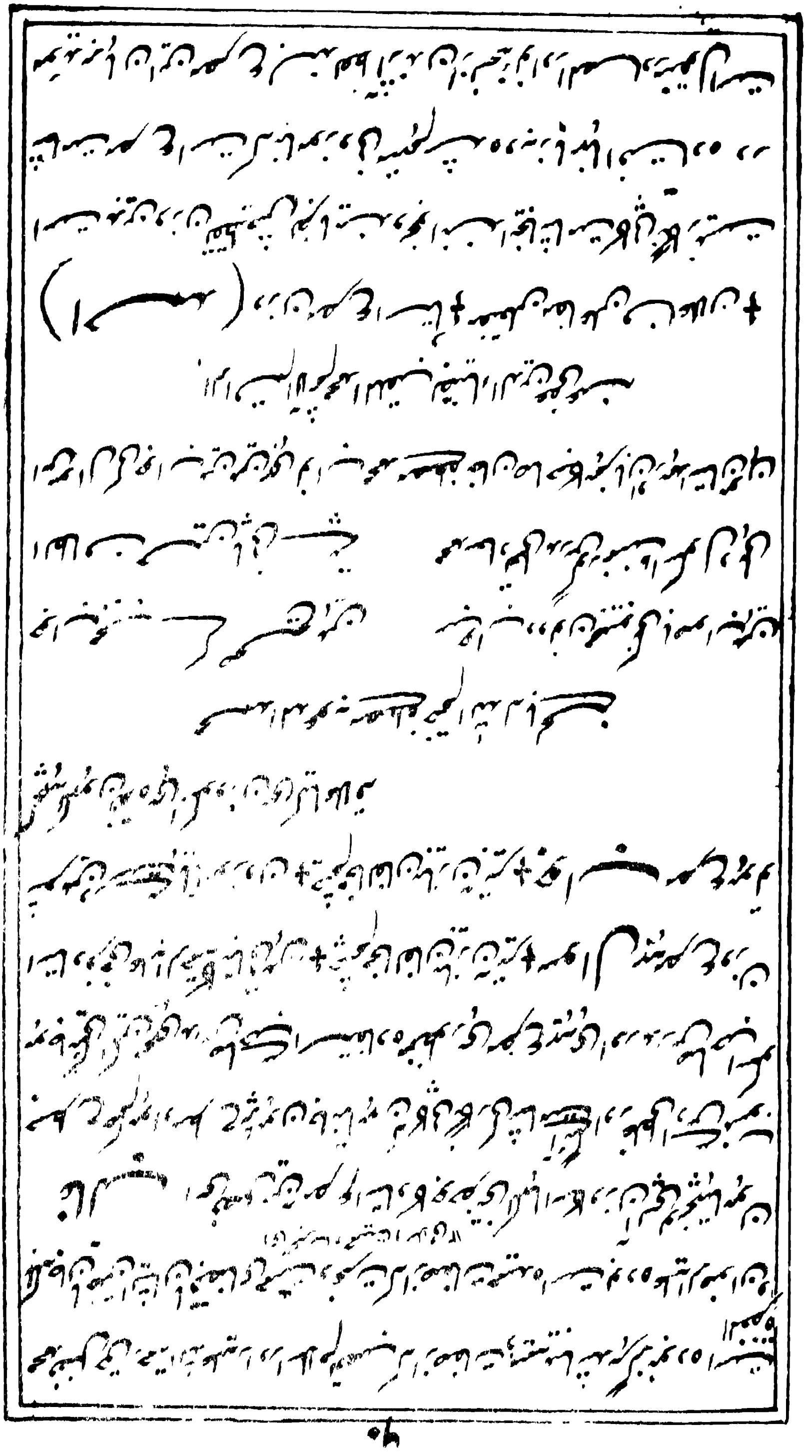
جگرم + مستفعلن مستفعلن فعلن دو بار + تم کلامه ازین بیان و امثله

معلوم شد که درین بحر رکن صدر مطوی وسالم ورکن حشو مطوی

ونیز مخبون آمده +

از اعتراض در وزن این شعر استاد معلوم می شود که جناب غالب

در علم عروض که در فن شاعری از ضروریات است مهارت تمام دارد



دراول افادہ معنی فاعلیت نمیکند مولوی سے موید کی (۴۹) صفحہ مین فرماتی ہین کہ آرا بمعنی آرایش نزاری نے لکہا ہے اور یہہ شعر سند لاتی ہین

ص نمی باید برافزودن اگر مشاطہ فطرت + جمالی رانزیبائے نگاری کردو آرائی +

فقیر عرض کرتا ہے کہ مین تو گستاخی نہین کرسکتا مگر خدا سی زور نہین چلتا کہ وہ فرماتا ہے لعنۃ اللہ علی الکاذبین یہہ جہوٹ ہی نزاری نی آرا کو آرایش نہین لکہا آرائی کو بمعنی آرایش لکہا ہی آرائے مین مصدری تحتانی آگئی پہر آرایش کی معنی کیون نہ لئی جائین یہہ شعر اس بات کی سند کہ بی تقدم اسم آخر مین یای مصدری لاتی ہین مجرد آرا مصدر کی یا حاصل بالمصدر کی معنی کہان دیتا ہی وہ سوز و گداز و آہنگ وغیرہ کے واسطے خاص ہی پہر ایک دراستاد کا شعر لکہتی ہین

ص روسے نما و بزم را آرا + چون توئی آفتاب بزم آرا + غالب خستہ جگر منتحیر ہی کہ یہہ بیت تو میری مفید مطلب ہے پہلی مصرع مین بمعنی امر اور دوسرے مین بعد تقدم اسم بمعنی فاعل پہر مولوی جی نی کیون لکہی بس اسی پہر دسی پر کہ مین مولوی اور مدرس ہون آنکہہ بند کرلی اور لکہنا شروع کیا ہی بر محل دیکہنا نہ بی محل دیکہنا سند کی اشعار لکہہ دئی ،

(احمد) در لفظ نگاری و آرائی یای مجہول است قطع نظر ازین کہ آرائی بقافیہ جائی و رائی و امثال آن بیای مجہول در اشعار دیگر ازین

ودرفش کاویانی ... درین تیغ تیز بدون ذکر معترض اول نوشته است
وگر فقیر را از آن خوردش کرده هرگز و هر آینه مقبول منصفان نخواهد افتاد
و بی شبهه سرقه به ثبوت خواهد رسید، **وخدمت غالب**
در بیان لفظ دیماس بقاطع برهان و درفش کاویانی و درین نه لفظ استخر
و انجلک و جواله و جمی و جگری و زاوش و سدا و گوار و لگام بدرفش کاویانی
ذکر حاشیه اهالی طبع که صفت اهل علم بوده اند کرده و در همه جز دیماس
اتفاق رای آنان با رای خودش وانموده ای منصفان خدای را
انصاف در صفحهٔ پنجم از مؤید برهان ـــ غم تباهی گفتار فارسی
خورده، با لفظ تباهی و بی لفظ زبان موجود و مطبوع است نه ـــ غم
گفتار پارسی زبان خورد ـــ ومشاهدهٔ شاهد در صفحهٔ (۴۶) از
درفش کاویانی این فقره نیست و فقیر را هنگام نگارش این مقام بخدای
لایزال که فقرهٔ غالب که در درفش کاویانی نشان میدهد هرگز بیاد نبوده است
پس حضرات حسبةً لله بر هر دو صفحه نشان داده از مؤید برهان و درفش کاویانی
نظر سے،

**(غالب)**

سرقهٔ فقره بی تبدل لفظ لیس ابسرقهٔ مضمون به تغییر الفاظ
سنئی فقیر نے درفش کاویانی کے (۱۲) صفحہ مین عبارت لکھی ہے،
آری دبیران پارس را قاعده چنان بود که بر سر دال ابجد نقطه

نہادندی چون درین اندیشہ وجود دال بی نقطہ از میان میرفت وتہہ
ذال منقوطہ میماند اکابر عبر قاعدہ قرار دادہ اند و تفرقہ دال و ذال
بران قاعدہ اساس نہادند + منصفین ملاحظہ کرین کہ مولوی عربے
خوان اور فارسے دان موید کے (۴۴) صفحہ مین یہہ عبارت
یون لکھتا ہے + بخاطر فاتر چنین میرسد کہ چون در زمان قدیم
وعہد باستان برزبر دال نقطہ می نہادہ اند متاخرین کہ ازین قاعدہ آگاہ نیستند
آن را خیال ذال منقوطہ کردہ اند × حضرات کو مین اس امر خاص مین بہت
تکلیف دونگا اور دادطلبی مین اصرار و ابرام کرونگا فرہنگہای پیشین میز
کوئے مجھکو یہہ مطلب دکہا دے تو مین گنہگار ورنہ مولوی اوٹہائی گیرا
یہہ راز مجھہ سی شنتہ ہم مرشم مولانا و او لانا حضرت مولوی عبدالصمد
علیہ الرحمہ نے کہا ہے دوسرا کوئے اسکو نہین جانتا تہا ایسی نئے
بات کو چرانا اور اپنا قول بنانا چوری اور سرزوری خیرہ رائے اور
بیحیائی ہے انہین + مصرع + ای اہل عقل کوئے تو بولو خدا لگی +
جواب کا بابرام طالب غالب ؎

(احمد) این عبارت ہر آینہ ہرگز عبارت احمد نیست
از دیگر ایمہ فن نقل کردہ شد در اول نام صاحب عبارت و در آخر لفظ
تم افاضتہ وکذا فی الرشید مذکور بہ این اسلوب است + صاحب

که چون من درین فرهنگ چیزی از پیش خود نمیگویم و لغتی وضع نمیکنم
وهمه از کتابهای ارباب لغت گرد می آرم عنان ابا معانی و الفاظ صحیح
و درست خواهد بود و ناراست نماید مگر در دیدهٔ عیب ساز بنابرآن
گفت که چون بلفظی از الفاظ یا معنی از معانی الخ وجناب معترض
که این استدعای او را باجابت مقرون نکرد دید انچه دید و معنے و
مراد از دیدهٔ عیب ساز که بیان کرده شد از جوابهاے اعتراض
نیک واضح گردید (غالب)
مؤید کے (۱۲) صفحه مین مولوی جی لکھتی ہین که صاحب فرہنگ
سامانی اور خان آرزو بہی مانی تخصیص آبچین ہین اور عموماً رومال کو
لکھتی ہین پہر نتیجه اس شکل کا یہه نکالتی ہین که یہه اعتراض ان دو
شخصونکا ہے غالب سارق ہی اس اعتراض کا سبحان الله
مضمون کا سرقه سنا تہا سرقهٔ اعتراض نه سنا تہا اتفاق رای کا
نام سرقه رکہنا کتنی بڑی ناانصافی ہے جامع برہان کی رای کا
اور فرہنگ نویسونکی رای سے متفق ہونا استناد اور میری رای کا
سامانی اور آرزو کی رای سی اتفاق مجہیر باعث الزام سرقه ×
مؤید کی پانچوین صفحه مین ایک فقره لکھتی ہین غم گفتار پارسی
زبان خورد + اور یہه فقره درفش کاویانی کا ہے مندرجهٔ

ردی خود سرخ از طپانچه کند + واله هروی + رباعی +

مردانکه بزیر چرخ پر شور و بانگ | از ترک و تجرید کله ساز و لنگ
از کس نپذیرد که برابر باشد | منت چه تجر دارد چه طشت و چه دانگ

مسیح کاشی پت | آتش بزبان شعله برمن زده بانگ
گز بهره لسان حق کستر گنگ | اهلی شیرازی در مثنوی سحر حلال که در

صنعت تجنیس و ذوقافیتین و ذوبحرین گفته شعر مرد شد از حادثه انجام جسم

مرد و شد این عاقبت انجام جسم | شعر نقطه دران دایره کنجا نبود
هیچ نه از نادره کانجا نبود | باهمه کس خلق وی انسان نبود
بهتر از ان ذات کی انسان بود | و خوانده و مانده برورن چاند باثبات

دوم اظهار نون زبانزد و مستعمل [illegible] متقدمین و متاخرین فرس نیست
واین گونه تلفظ مختص بعوام هند [illegible] و این گونه الفاظ که دران
بعد از ده نون باظهار خوانده شود در زبان فارسی نیست و مخصوص هند است

(غالب [illegible] (۴) مین چشم عیب ساز
اکیوف صاحبو اعلی خدا کے چشم کی صفت عیب بین ہے
یا عیب ساز آنکہ کا کام عیب کا دیکھنا ہے یا عیب کا بنانا
جواب کا طالب غالب، سوال چشم کی صفت عیب بین
صحیح یا عیب ساز جواب عیب ساز غلط محض

[illegible]

اور جو آنکھ کو عیب ساز کہی وہ احمق بلکہ اندہا ہا راقم محمد المدعو بہ مصطفی ختم اللہ لہ بالحسنی

سب جواب مجیب کی صحیح ہین — سب جواب دونون مجیبونکی باصواب ہین

الطاف حسین پانی پتی عفی اللہ تعالی عنہ — محمد سعادت علی مدرس گورنمنٹ اسکول دہلی

اس جواب مین ہم بہی نواب محمد مصطفی خانصاحب کے ہمزبان اور ہمداستان ہین

الراقم الاثم محمد الملقب بضیاء الدین

(احمد) در بیستم صفحہ از مؤید برہان دیدۂ عیب ساز در عبارتی
کہ واقع است آن عبارت از احمد نیست از زبان آغا محمد حسین تبریزیست
او در دیباچہ فرہنگ خودش میفرماید × استدعا از اہل تمیز و انصاف آنست
کہ چون بلفظی از الفاظ یا معنی از معانی نقیضہ و امثال آنہا برخورند
زبان اعتراض را بکام خاموشی و دیدہ عیب ساز را بہ پردہ پوشی بکشند چہ
فقیر جامع لغات و تابع ارباب لغت است نہ واضع انتہی
و ملغانیک دانند کہ در دیدۂ عیب ساز معنی است کہ در دیدۂ
عیب بین نیست ظاہر است کہ دیدۂ ساز یعنی چشمی باشد
کہ چیزی کہ نیک است و عیبی ندارد آن را بسبب انکار و بد اعتقادی
بدرجہ چیز معیوب آرد و بد بیند چنانکہ سعدی رح فرماید — **بیت**

کسی بدیدۂ انکار گر نگاہ کند — نشان صورت یوسف دہد بنا خوبی

پس عیب ساختن نیز از صفات چشم باشد مراد حکیم تبریزی آنست

[illegible]

وگن وگین یکی است وهمچو انبار بالکسر بمعنی این بار کذا فی اللغت
و [illegible] بند من انکار نمیکنم و هم انکار نمیکنم قوله مند و خند گو
صحیح فرماتے ہیں ؛ در سوید برهان مند بدون الف و خند بدون واو
والف هرگز مرقوم نیست که مدعی اظهار آن کرده ماند و خواند بر وزن
گرگنت [illegible] غرض ازان اتحاد در تلفظ است نه در کتابت چه اتحاد
در [illegible] مطلوب نیست [illegible] تلفظ و تکلم است [illegible] تقاربی
حرکات و سکنات [illegible] راجع به کتابت و رسم الخط چنانکه جناب
غالب [illegible] ظاهر است [illegible] مشهور بر وزن [illegible]
لازم نباید که [illegible] بی واو است [illegible] خوند بر وزن [illegible]
لازم نباید که خواند بی واو بود همچنین [illegible] خواند و ماند بر وزن [illegible]
لازم نباید که [illegible] واو و الف باشد و در [illegible] خواند و ماند بر وزن
چاند [illegible] قاعده [illegible] متقدمین [illegible] است که هر نون
ساکن [illegible] واقع باشد آن را با [illegible] نون غنه
[illegible] بانگ بر وزن چانگ و قاعده متاخرین اینکه هر نون ساکن
که [illegible] واقع [illegible] آن برای تخفیف حذف [illegible] کنند پس
آن نون [illegible] ماند [illegible] چنانکه بانگ را بر وزن گنگ
خوانند و [illegible] نون ما قبل مفتوح [illegible] خواند و ماند [illegible]

بروزن تند صحیح فرماتی ہین پس اس سی لازم آتا ہی کہ ماندن و
خواندن بھی بے الف بروزن کندن ہو جو ہندی مین اسم زیر نقش ہے
لاحول و لاقوۃ الا باللہ خواندن مع الواو معدولہ والف اور ماندن مع
الالف اور خواند مع الواو اور الف اور ماند مع الالف سواری کی
مثال کے مطابق بروزن چاند صحیح ہی لیکن اہل ایران الف کو
سلا دیتی ہین اور یہ لہجہ ہی نہ قاعدہ شاعر اور منشی کو تتبع قواعد کا چاہیے
لہجہ کی تقلید بہروپیون اور بہاندون کا کام ہے **سوال** راندو
ماند در اصل بوزن چاند صحیح رند و سند لہجہ ہی اصل مین بوزن تند و کند
نہین **جواب** راندو ماند بروزن چاند صحیح بروزن تند و کند لہجہ ہے

محمد المدعو بہ مصطفی

الطاف حسین پانی پتی    محمد سعادت علی [illegible] گورنمنٹ اسکول دہلی

الراقم الآثم محمد الملقب بضیاء الدین

(احمد) لہجہ بمعنی زبان و لغت و وضع تلفظ است کذا فی اللغا
گویند لفظ سخن بضم خا و فتح آنست بنا بر اختلاف لہجہ و خود و خورد
ہر یکے بفتح خاست و ضمہ آن لہجہ متاخرین و نا ورد و نبرد ہر دو
لہجہ است و چنان و چنین در چونان و چونین لہجہ است و کردار و کردگار

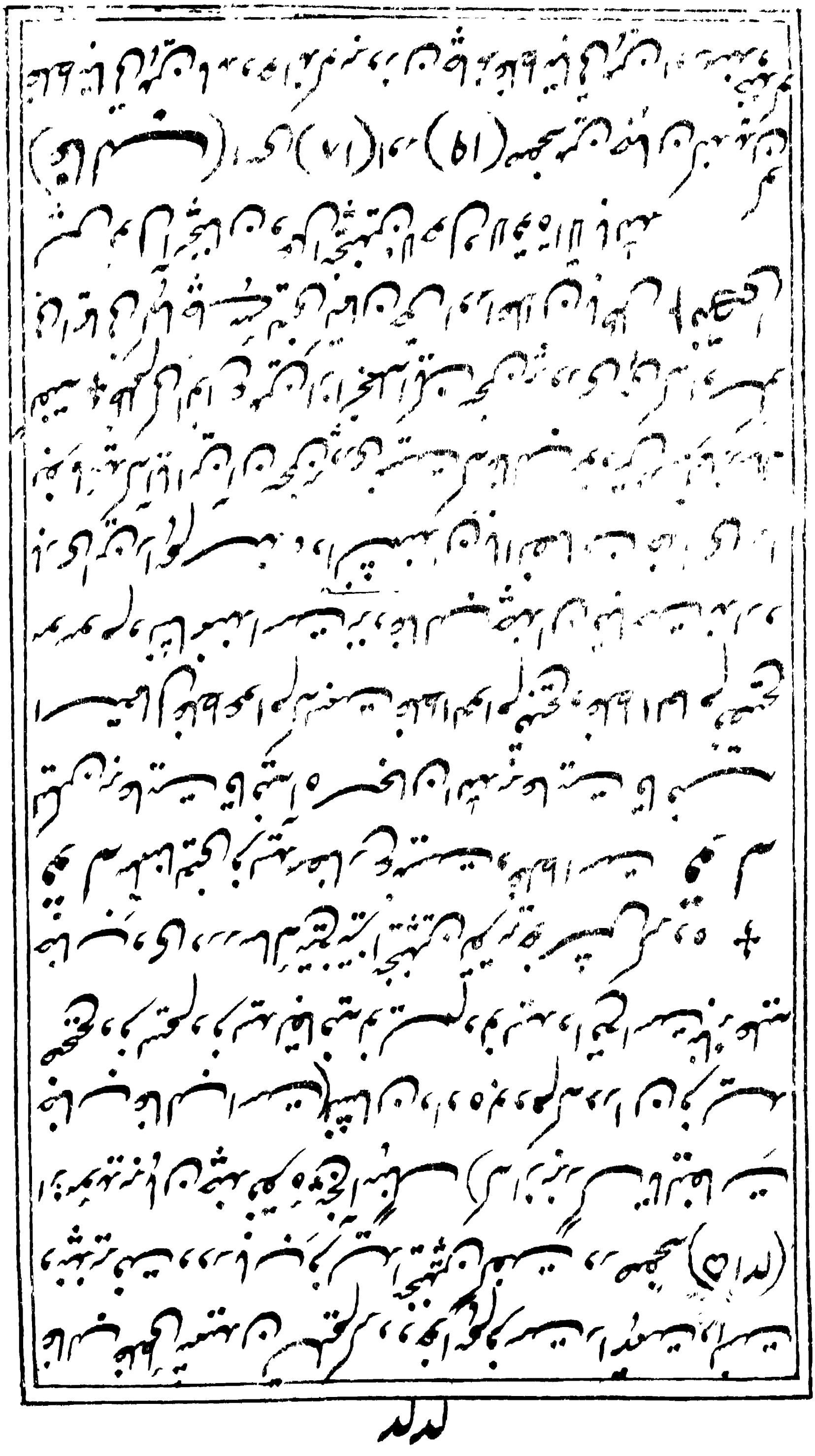
بفتح و کسره نیز لهجه ایست و چراغ بلهجه فرس بالکسر و بالفتح نیز و طور
مستعمل و چرا بالکسر است و بالفتح روزمره عراقیان حال اصل
اینست که مقلد و متتبع هر زبان را موافق استعمال و لهجه مقرره اهل
آن زبان تلفظ آرد و مستعمل دارد عربی را مطابق عرب و فارسی
را موافق فرس نه غیر + و لغت و قواعد صرف و نحو از برای تعلیم
همین استعمالات و لهجات مرتب و منضبط شده پس ازین
ظاهر شد که منشی و شاعر را تقلید و تتبع لهجه اهل زبان از واجبات است
اکنون دانستنی است که این دو آئین در متاخرین فرس خیلی
شیوع دارد یکی تبدیل الف یکه پیش از نون غنه واقع باشد بواو
چنانکه شاعری گوید ؎ هر که مدح شاه خواند از دهون + از دهانش
بوی مشک آید برون + و دهان و دهون و یکسان و یکسون نیز ازین
قبیل است دوم حذف مده که قبل نون غنه بود الف باشد
همچو آن بر وزن من بمعنی آن کذا فی اللغة و دهن دامن پیرهن
نیز ازین قبیل است که پیراهان در وامق و عذرا و مثنوی شریف
بسیار جا آمده یا واو همچو اُن بر وزن کن مخفف اون که مبدل آن است
و ازین مرکب است اُنجا و اُنکه و اُنچه و ازین قبیل است چنان و چنین
مخفف چونان و چونین خواه یای تحتانی همچو شوخگن بمعنی دلس

غلط کہتا ہے اور ہدایت کرتا ہے کہ نان با مربای سیب خوردم
کہو انصاف کا طالب غالب

(احمد) حاشا کہ خواہم فرست فرضی باشد در اکثر نگارش
عوام ہند و بنگالہ دیدہ ام چنانچہ بعضی ازان پیش فقیر موجود است
و نان از مربای سیب خوردم * بجای نان با مربای سیب خوردم
نیز فرضی نیست چنانچہ عبد الرحیم دہری در فرہنگی دلبستان
این غلط عوام را نشان دادہ و گفتہ کہ نادانان ترجمہ زبان ہندی
میکنند (غالب)

اسی صفحہ مین مولوی صاحب آگہی دیتے ہین کہ فرستادن کا مضارع
فرستد ہی نہ فرسید سلمنا لیکن اگر برعایت قافیہ نثر یا لطف [illegible]
منشی یا شاعر نویسد و فرسید لکہہ جاوی تو ایسی قباحت لازم نہین
ہان شمیدن بمعنی بوئیدن ٹکسال باہر ہی شنیدن کی دو معنے
سننا اور سونگھنا جیسا کہ حافظ فرماتا ہی ع بوی جوش تو ہر کہ زباد
صبا شنید * از یار آشنا خبر آشنا شنید *

(احمد) فقیر در نظایر غلط عوام نوشتہ بودم چنانکہ
شمیدن بمعنی بوئیدن بجای شنیدن و خواہم فرست بجای
خواہم فرستاد و فرسید و فرسین بجای فرستد و فرست ،



موافق اجتہاد من کدام صدہا لفظ متروک و مطروح خواہند شد
نشان باید داد اصل اینست کہ از برای حاصل بالمصدر الف
است در آخر صیغہ ماضی ہمچو کردار و گفتار و یای تحتانی
است در آخر صفت غالبا چون درستی و مہربانی و ہمچو بندگی
و شرمندگی و شین معجمہ است در آخر صیغہ امر ہمچو
کاہش و خواہش و دانش و نالش ⁂ و گنجایش باوردن
شین در آخر صفت در کلام بعضے از متاخرین دیدہ شد و
گنجائی خود موافق قیاس و مستعمل اما پیدایش و زیبایش کہ
در فارسے محتاج دلایل ہست و خواہان نظایر تا حال در شعر
اہل زبان بنظر فقیر نرسیدہ ،
(غالب) پہر صفحہ (۱۹) مین کندن کو صحیح اور کندیدن
کو غلط بتاتی ہین یارب کندن مصدر اصلی اور کندیدن مصدر
فرعی بنا ہوا مضارع سی جیسی آوردن اور آوریدن یا رستن
برای مضموم مصدر اصلی اور رویدن مصدر فرعی نکلا ہوا
روید سے جو رستن کا مضارع ہے ⁂
(احمد) در درفش کاویانی نیز نوشتہ کہ کندن
مصدر اصلی و کندیدن مصدر مضارعی من بگویم کندیدن

نه مطابق استعمال است و نه موافق قیاس ، مصدر فرضی
کندن باید کندیدن بروزن رسیدن باشد نه کندیدن بروزن
خندیدن چه مضارع کندن کند بروزن رسد است امر
کن پس باز و یا دیا و دن علامت مصدر بر کن کندیدن بروزن
رسیدن [illegible] می آید چنانکه از آ ورد روی که امر است دیدن
دروئیدن فتذکر و لا تغلط و اگر اصرار بر صحت کندیدن است
باری از اشعار اهل زبان سندی ، و از کندیدن و کندید
و کندد [illegible] کندیده برهی هم از اکابر فرس شعری ،
(غالب) خواهد و باید و توانند ماقبل صیغهٔ ماضی آتی ہین
کلید [illegible] فرستادن مصدر فرستاد ماضی فرستند
مضارع فرست [illegible] کیون آئندہ ہوگا جو صیغہ ماضی کو چہوڑکر یعنی
خواہد فرستاد کی جگہہ خواہد فرست لکہینگا فرستن مصدر
ٹہری تب فرست صیغہ ماضی بنے اور اوس سی پہلی تواند
وغیرہ لگنی شایان جو لوگ خواہد فرست و باید فرست لکہینگی
وہ زمرۂ آدمی سی خارج ہین اور قابل خطاب نہین مگر
مولوی [illegible] نے قتیل کی پیروی کی ہی کہ وہ غلط غلط محاورے
لکہکر اوسکی تصحیح کرتا ہے مثلا نان از مربای سیب خوردم

ہمین راہ سلامت میباشد (غالب) جناب مولانا ۸
صفحہ مین حکم دیتی ہین کہ پیدائی و زیبائی صحیح پیدایش و زیبایش
غلط اقول آخر حاصل بالمصدر بنانی کی لئی دو ہی حرف
موضوع ہین یا آخر مین شین یا تحتانی موافق مولوی جی کے
اجتہاد کی سیکڑون لفظ متروک و مطرود ہو جاینگی ہم کہتی ہین
کہ زیبایش و پیدایش و گنجایش کو زیبائی و پیدائی و گنجائی بہی کہہ
سکتی ہین مگر آرایش و آسایش و کاہش و رنجش کی آگی یی ترکیب
شین کے جگہہ یای حطی نہین لا سکتی اور یہہ مقدمہ نہ دلایل کا محتاج نہ
نظایر کا حاجتمند،
استفتا
پیدائی و زیبائی صحیح اور پیدایش و زیبایش غلط یا یہ چارون لفظ صحیح
جواب چارون صحیح ٭ محمد الدعوبہ مصطفی ٭
الطاف حسین پانی پتی محمد سعادت علی مدرس گورنمنٹ اسکول دہلی
سوال کی جواب مین ہین یہی نواب مصطفی خانصاحب کا ہمزبان و ہمداستان ہین
الراقم الاثم محمد الملقب بضیاء الدین عفی عنہ
(احمد) من در نظایر غلط عوام نوشتم کہ پیدایش و
زیبایش بجای پیدائی و زیبائی ۔ از ین کجا معلوم میشود کہ از
برای ساختن حاصل بالمصدر یا و شین ہمین دو موضوع است

ای وضع واستعمال در حاشیهٔ متعلقه لفظ آخش اهل مطبع
گفته **پوشیده نماند** که موافق مذهب مصنف آتش
بکسر تاست چنانکه در لفظ آدیش تصریح نموده ولهذا جائیکه لفظ
آتش آورده وبفتح تا گفته بنابر احتمال غلط ناسخین بکسر تا درست
نموده شد تا موافق مذهب مصنف باشد اگرچه در واقع بهر دو
صورت درست است وهمچنانکه با لفظ دانش قافیه کرده اند با
لفظ کش نیز قافیه نموده اند چنانکه بر متتبع فن ظاهر و مبرهن است
پس درینمقام که آخش بوزن آتش گفته مقصود بیان مناسبت
در عدد حروف است نه موافقت در حرکات وازینجاست ۵۵
که بفتح خای آخش اشعار نموده تا بینندگان بغلط نیفتند والا تنها
آخش بوزن آتش میگفت وازین باب عبارت درین کتاب
بسیار است الله اعلم بالصواب انتهی
من دست بر سر میزنم که اهالی مطبع چرا اصل کتاب را تغییر داده اند
با آنکه میدانند ومیگویند که اگرچه در واقع بهر دو صورت درست است اما
ندانم در کدام جا ها فتحهٔ تای آتش را بکسره تغییر داده اند ومورد اعتراض
او را ساخته وانچه برهان در لفظ آدیش فرهنگ جهانگیری نقل کرده است اصل
وضع را نشان داده نه استعمال حال را ودر توزین موافقت

ومناسبت در عدد حروف وحرکات وسکنات ہمہ ملحوظ ومعتبر
است نہ صرف موافقت در عدد حروف کما لا یخفی علی المتتبع و
**قولہ** یہہ دو سندین آہ صاحب جہانگیری انجوی شیرازی بودہ است
وصاحب برہان آغای تبریزی ومن ادعی خلافہ فعلیہ السند
(**غالب**) صفحہ (۱۲) ہین جہت مولوی صاحب موافق
مذہب مولوی ارشد جامع فانوس خیال کی شکم واشکم وسپید
واسپید وگو وبشنو ان لفظون کی حقیقت ایک بتاتی ہین اشکم
واسپید اور بگو اور بشنو کو [illegible] بتاتی ہین شکم اور سپید اور گو اور
شنو کی حق ہین خدا جانی کیا فرماتی ہین اصل اسکی یہہ ہے کہ
سپید وشکم [illegible] ہین انپر الف وصل لاتی ہین جا بجا
عکس لینی اشکم واسپید لغت اصلی اور شکم وسپید کو مخفف کہو
بگو اور بشنو دو صیغہ امر ہین گفتن اور شنیدن کی اور انپر موحدہ
زایدہ ہی مضارع گوید وشنود اور امر گو وشنو کہان اسم جامد مع
الف وصل کہان صیغہ امر مع موحدہ تحتانی کیون حضرات [illegible]
اس بیان مین حق پر ہون یا مولوی احمد علی صاحب داد کا طالب غالب
(**احمد**) فقیر کتاب فانوس خیال ندیدہ ام و
جامع آن را نمیدانم در بارۂ الف اشکم وامثال آن وبای بگو ومانند

باشد ہمچو بز و گاو و اسپ یا غیر ذی روح ہمچو مکان و کتاب و
زر و کس از برای ذوی العقول سعدی رحمۃ اللہ علیہ فرماید +
ع نباید بستن اندر چیز و کس دل + کہ دل برداشتن کاریست مشکل +
یعنی در ذوی العقول کہ جز ذی روح نبود و در غیر ذوی العقول
ذی روح باشد یا غیر ذی روح دل نباید بست و گاو و امثال آن
کہ در کس نزد معترض ہم داخل نیست اگر از چیز ہم خارج باشد لازم
آید کہ دل دران شاید بست و ہذا باطل و نیز سعدی رحمہ اللہ
فرماید ع پرستار امرش ہمہ چیز و کس + بنی آدم و مرغ و
مور و مگس + ظاہر است کہ مصرع ثانی تفصیل اجمالی است کہ در
چیز و کس پیدا شد کس خود بنی آدم است مرغ و مور و مگس اگر
چیز نیست آخر چیست و فرد دیگر چیز کہ غیر ذی روح باشد چون حرکت
ارادی نیست و پرستاری او معتبر نہ شاعر آنرا در تفصیل ترک
دادہ، پس انصاف کہ کدام برسر حق است ،
(غالب) جامع برہان آتش کی تی کو مکسور بتاتا ہے
اور میان انجو کی قول کو سند لاتا ہی مگر جس حال مین کہ نظامی
سیہ نقش بتھاتا ہے ع مئی کوست حلوای ہر غم کشی +
ندیدہ بجز آفتاب آتشی + خاقانی یون فرماتا ہے ع

با عین کمالت ای ملک وش ٭ طوبی خسک است کوثر آتش
ہر چند سعدی کی نظم مین اور بہت سی اساتذہ کی کلام مین فتحہ تحتانی
آتش کا النقش علی الحجر ثابت ہی لیکن مین دو بالغ کلاسونکی کلام کی سند
دیگر بلغا اور کبر اسے پوچھتا ہون کہ حضرت خاقانی اور نظامے
سچی یا انجو فرہنگ جہانگیری والا اور دکنی برہان قاطع والا سچا
وہ دو ایرانی بلند پایہ اور جہہ دو ہندی؟ فرمایہ برہان والا اندہا ہے
اور فرہنگ جہانگیری اوسکی عصا ہے جامع فرہنگ سی تعجب
ہی کہ فارسی زبان کی مالکون کی خلاف اپنی وہم کی روسی آتش
بکسرہ لکھتا ہی اہل انصاف سی جواب کا طالب غالب
(احمد) در مؤید برہان حال استعمال لفظ آتش بکسرہ
فوقانی در متقدمین و بفتحہ آن در متاخرین ثبت شدہ و آتیش
و اتیش بیای اشباع دلیل کسر ثالث و اشعار اساتذہ سند
آوردہ شد فارجع الیہ و در فرہنگ جہانگیری و برہان تاے
آتش مفتوح نیز آمدہ چنانکہ **تش** بمعنی نار و **آتشیزہ**
بفتح تای فوقانی نوشتہ و در برہان **آتشنک** بفتح ثالث
و رابع و **آفرین** بر وزن آتشین و **آخشش** بفتح ثالث
بروزن آتش نوشتہ و این اشعار است بہرہ گونہ حال

دوباره ملحقات مین اتهین سو لغت کی لکهنی کا تو مولوی جی جواب دین،
(احمد) از جواب این اعتراض که مقابل صحیح غلط است نه غریب، با وجود ذکر سکوت چراست؟ واگر غریب بمعنی غلط است در بود سند کجاست؟ و در مؤید برهان بعد از اثبات این هر لفظ از دیگر فرهنگها همین نوشته شد که یکصد و چند لغت که دانای تبریز بترکیب لفظ هفت آورده و عروس بیان را هفت کرده همه معقول است و قول معترض نامقبول، و این جواب آن قول معترض است که درین یکصد و چند کنایه کمتر معقول و بیشتر نامقبول، پس این جمله که غالب نی ان الفاظ کو کب غلط لکها هے، یعنی چه اگر همه را غلط نگفته است بیشتری را نامقبول خود نوشته است **قوله** ایک لفظ سی سو لغت بنانی کا عذر کهان **اقول** در قاطع برهان همین مسطور بوده است که یکصد و چند لغت همه از هفت مرکب ساخت، در جواب آن همین قدر که یکصد و چند لغت را که دانای تبریز بترکیب هفت آورده و عروس بیان را هفت کرده همه مقبول است و قول معترض همه نامقبول، بسند است واگر ازین هم واضح تر خواهند گویم یکصد و چند کنایه بترکیب لفظ هفت رقم نمودن پژوهندگان

لغت را داخل افزودنست و **قول معترض**
مزا بہیہ کہ برہان قاطع مین بہی لکہی اور سواد ملحقات مین بہی
رقم فرمائی و **قولہ** دوبارہ ملحقات مین انہین سو لغت کے
لکہنی کا تو مولوی جی جواب دین، **میگویم** ملحقات برہان
ہرگز وہر آئینہ از آغا محمد حسین تبریزی نیست از اہل مطبع است
چنانچہ در صفحۂ (۲۱۰) و در صفحۂ (۴۰۸) از مؤید برہان حقیقت
حال ملحقات مرقوم شدہ و قطع نظر ازین در ملحقات ہفت خم
و **ہفت کہنہ** ہمین دو کنایہ کہ در برہان مسطور نیست مرقوم
است و این یکصد و چند کنایہ بالتکرار ہرگز ثبت نیست و مشاہدہ
شاہد (**غالب**) بسمل کے معنی لکہتا ہے ہر چیز کہ آن را نسبت
ذبح کردہ باشند، یعنی اس مقام پر لکہا ہی کہ ذبح بہر جاندار را
نہ از برای اشیا، اب یہان صاحبان فہم و علم و دادِ انصاف
چاہتا ہون کہ اس بیان مین حق پر ہون یا مولف برہان کا،
(**احمد**) من در مؤید برہان نوشتہ ام جاندار کہ
جانور باشد آیا در اشیا داخل نیست و لفظ شئی بمعنی لغوی
کہ موجود باشد خود انسان را ہم شامل است و اینک باید شنید
کہ چیز در استعمال بمعنی غیر ذوی العقول است ذی روح

[illegible]

سے بڑہکر فارسیت مین برابر فحش وناسزاگوئی مین کمتر مینی معلم
امین بیدین کو شیطان کی حوالہ کیا اور احمد علی کی الفاظ مذموم
سے قطع نظر کرکی اونکی مطالب علمی کا جواب اپنی ذمہ لیا
احمد گوید تاریخ صوری ومعنوی تالیف مؤید برہان ع
دو صد وہشتاد آمد بر ہزار * وسنہ طبع * ع برہان تقویت از
احمد آمد * یعنی ع یکہزار و دو صد وہشتاد و دو * میباشد
وتاریخ تالیف قاطع القاطع * ع نقش ستم سال تنزیتیش بر
فراغ * یعنی ع یکہزار و دو صد وہشتاد و یک * وسنہ طبع
ع شمشیر آبدار زبان امین بیدین * یعنی ع یکہزار و دو صد وہشتاد و
سہ * پس ظاہر است کہ ثالث کیست و رابع کدام *
قولہ اونکی مطالب علمی الخ امید از انصاف منشان آنست
کہ بجواب مطالب علمی نظر دارند آیا اینہا جواب ولی و برہانی است
کہ سند وحجت تواند شد یا مجرد دعوی وسخن بے دلیل است کہ
غالب خود آن را یکی از انواع ظلم شمار کردہ است چنانکہ
در تیغ تیز برقم آوردہ است * اور ظلم کے انواع ہین
از انجملہ ایک سخن پروری ہی کہ اوسکو بے ایمانی کہا جاتا ہے
یعنی کتمان حق اور اعلان باطل * انتہی ا

دانستنی کہ ترتیب اقوال شمشیر تیز تر مثل ترتیب موید برہان میباشد
(غالب) ہفت بالفتح ایک لفظ ہی تنہائی او سمین سے
ایک سو کئی لغت پیدا کئی ہین مزا یہہ کہ برہان قاطع مین بہی لکہے
اور پہر سواد ملحقات مین بہی رقم فرمائی مولوی صفحہ (۲۰۴)
مین اس لفظ کی باب مین ایک صفحہ پورا سیاہ کرتی ہین میرا
اعتراض یہہ ہی کہ ہف بمعنی کارگاہ جولاہ یا بمعنی شانۂ جولاہ و
ہفوش اسم طعام ہفہف بمعنی آواز سگ
این سہ لغت اگر غریب است ور صحیح در اول و آخر نگاشت
باقی یکصد و چند لغت از ہفت کہ عدد لیست معروف مرکب ساخت
سراسر کنایہ از ہفت سپہر و ہفت ستارہ و ہفت کشور و ہفت
پردۂ چشم ہ مولوی جی تو پہلی مجہپر اعتراض کرتی ہین کہ صحیح
کی مقابل غلط ہی نہ غریب پہر نظایر کا حوالہ دیکر ہفت کشور
وغیرہ کی صحت مین غلو کرتے ہین کوئی پوچھی کہ غالب نی ان
الفاظ کو کب غلط لکہا ہی جو تم اسکے صحت کی گواہ گذرانتی ہو ایک
لفظ سی سو لغت بنانی کا عذر کہان پس خاتمہ عبارت مین
لکہدیا کہ عبارت دانا ہی تبریز ہمہ معقولست و قول معترض
نامقبول مین کہتا ہون کہ اوس عذر نکرنے کو مینی معاف کیا

آوردہ ام از عجایب روزگار است، آری انصاف گستری دیگر است و سخن پروری دیگر اعاذنا اللہ من ذلک ✣ مخفی نماند کہ غالب ہندی در خصوص بعض الفاظ فارسی از بعض بزرگان ہند استفتا کردہ چنانچہ آن ہمہ سوال و جواب را بعد از اتمام رسالۂ تیغ تیز بطبع آوردہ و تمہید آن اینچنین رقم کردہ، صاحبان قوت ناطقہ و قوت عاقلہ سی کہ وہ مقربان بارگاہ مبدأ فیاض ہین غالب کی یہہ استدعا ہی کہ جب یہہ تحریر کہ گویا استفتا ہی نظر سے گذری تو احد اللغتین مین جو لغت صحیح ہو اوسکی صحت اور لغت غلط کی غلطی لکھکر خاتمہ عبارت پر اپنا نام لکھدین مثلا جہان مینی لکہا ہی کہ چشم عیب بین صحیح ہے یا چشم عیب ساز اسکی جواب مین رقم فرمائین کہ چشم عیب بین صحیح اور چشم عیب ساز غلط ہے، یہہ عبارت چہاپی جاٸیگی اسواسطی ضرور ہے کہ فتوی مین توضیح ہو،

**سوال** لغت فارسیکی حقیقت اور حروف کی حرکت مین فردوسی اور خاقانی سچی یا ہندوستانی فرہنگ لکہنی والے

**جواب** فردوسی اور خاقانی سچے ہین ہندوستانے اسکے مطابق لکہین تو سچی انکی برخلاف لکہین تو جہوٹے

راقم محمد المدعو بہ مصطفٰے ختم اللہ لہ بالحسنٰی

سب جواب مجیب کی صحیح ہین — الطاف حسین پانی پتی عفی اللہ تعالی عنہ

سب جواب دونون مجیبونکی باصواب ہین — محمد سعادت علی مدرس گورنمنٹ اسکول دہلی

ہر شانزدہ گانہ سوال کے جواب مین مین بہی نواب محمد مصطفٰے خان
صاحب کا ہمزبان وہمداستان ہون

الراقم الآثم محمد الملقب بضیاء الدین عفی عنہ

احمد گوید درین جواب یعنی ہندوستانی موافق اہل زبان کے
لکہین تو سچے انکی بر خلاف لکہین تو جہوٹے ہین ہم موافق
ہستم، دیگر اسولۂ و مع اجوبہ بمقام ہائے خود آید تا مرا انوشتہ
جائیکہ تعداد جواب نگاران قاطع برہان میکند میگوید
ثالثًا میان امین الدین کہ اب پٹیالہ مین ملقب بمدرس
ہین انہون نے ایک قاطع القاطع چہپوایا استعداد علمی مین سے
بعد صرف مقاصد نحو و صرف فارسیت کی استعداد رعایت
منظور رکہی کہ فقیر کی بعض فقرونکی ترکیبین اپنی عبارت کی قالب
مین ڈہالین باقی سوای عربی قشری اور فارسی مسروقہ کی وہ مغلظ
گالیان دی ہین جو کنجڑی بہٹیاری استعمال کرتی رہتی ہین رابعًا
مدرس احمد علی صاحب عربیت مین امین الدین

[illegible]

نفرموده کتاب سرمهٔ سلیمانی در فن لغت فارسی که از جملهٔ مآخذ
وسانید برهان قاطع است از تصنیفات اوست وسوای این
میگوید که صاحب شش هزار بیتم از عالم غزل و مثنوی و قصاید
و رباعی و نصرآبادی[له] گوید که خالی از فضل و حالتی نبود انتهی
اشعار او در مجمع النفایس و دیگر تذکره ها مسطور هست و نیز (۱۸)
برهان قاطع خودش که تالیف محمد حسین برهان تبریزیست و نیز
(۱۹) فرهنگ توسی ایرانی که یکی از فضلای شوشتر یست موسوم
به مجد الدین علی المتخلص بقوسی مستند در سراج اللغات و بهار عجم
وغیره پس ازین باطل شد باکمل وجوه آنچه در تیغ تیز نوشته
(+ پهر مولانا مؤید کے صفحہ ۲ مین اسدی طوسی اور حکیم قطران
کو دو فرہنگونکا مولف بتاتی ہین بہلا صاحب اگر اسدی طوسی نے
فرہنگ لکھی ہوتی تو محمود غزنوی کے عصر سی آج تک سب
فرہنگ نگارونکا ماخذ وہی ہوتا اور اختلاف لفظ و معنی کسے
لغت مین راہ نپاتا ابلیس فلیش) و نیز آنچه در درفش کاویانے
گفت (+ از آدم الشعرا ابو الحسن رودکی نشانها نگران و نامها
شعران فرسومی پوی و نادومین خاقانی فرزانه قاآنی که بر
مرونش لسبی روز نگذشته بپای و بپای و نشین و به بین که

له یعنی طاهر نصرآبادی صاحب تذکره نصرآبادی [illegible]

هیچ کس فرهنگ طراز نگشته، در بازپسین روزگار تنی چند
در وادئ فرهنگ نگاری گام زدند همگنان هندوستانی
و بدروغ مدعئ زباندانی، همیغز استخوانها بر خوانها نهاده ونامهارا
بنام های نامی ناموری داده تا مردم در انبوه شکوه اسما کالیوه
شوند و بنام نهندگان گروند) قوله اختلاف لفظ و معنی الخ اختلاف
لفظ و معنی مستلزم عدم فرهنگ نگارئ اهل زبان نیست و دلیل
آن ✤ العین ✤ که بقول مشهور کتاب لغت از خلیل ابن احمد
بصریست و نوادر کسائی کوفی و اجناس اصمعی بصری
میباشد و متتبعان صحاح و صراح و قاموس که هر سه از تالیفات
عجمیا لسنت نیکو دانند که تا امروز چقدر اختلاف در لفظ و معنی لغات
عرب راه یافته و این اختلافات را وجوهات دیگرست نه آن،
قوله همیغز استخوانها الخ این تحکمی بیش نیست چه هر گاه با شواهد
از اشعار بلغاے اهل زبان و شعراے زباندان مرقوم است
صحیح و معتمد باشد، قوله
نامهارا بنام های نامی الخ وسوسه بیش نیست چه اینچنین احتمال
افترا و افتعال همین بفرهنگ نگاران مقصور چرا بجمیع اهل
تصانیف و بهر یک نقل و تمام کتب و آخذ وانچه در آن از اسانید و شواهد

اصفهانی (۱۲) جامع اللغات منظوم نیازی بخاری (۱۳)
فرهنگ ابو حفص حکیم سغدی که از سغد سمرقند است و در سنه
ثلاث مایة (۳۰۰) بوده و فرهنگ او مستند انجوی شیرازیست
(۱۴) فرهنگ سروری کاشانی خودش و نیز (۱۵) فرهنگ
امیر شهاب الدین حکیم کرمانی که صاحب شرفنامه بخدمت وی استفاده
کرده و فواید تقریر آنجناب در فرهنگ خودش درج نموده و صاحب
کشف فرهنگ حکیم کرمانی را باستناد آورده و نیز (۱۶) فرهنگ
سامانی سامانه محله ایست در اصفهان کذا فی المنتخب والقاموس
و باین فرهنگ سید المحققین صاحب فرهنگ رشیدی استناد میکند
(۱۷) سرمه سلیمانی تالیف تقی الدین اوحدی اصفهانی، در مجمع النفایس
که تذکره ایست از تالیفات سراج الدین علی خان آرزو در باب
التام مرقوم است تقی اوحدی اصفهانی مولدش صفاهان است
و اصلش از بلیان که دهی است از گازروان شیراز، احوال کمال
اشتمال خود را مفصلاً در دیباچه کتاب عرفات العارفین و عرصات العاشقین
که تذکره تقی اوحدی شهرت دارد نوشته هر که خواهد بمطالعه آن پردازد مجملاً
مشار الیه خیلی صاحب کمال و عارف الحال بوده است مرتبه شناس و سخن فهم و دقیقه سنج
بزرگان را خیلی به بزرگی یاد میکند با وجود مذهبی داشت هیچ تعصب را کا

ژند واستا داشت چون مرا رغبت و شغف تمام بجمیع لغات
فرس بود و در فرس از ژند واستا کتابی معتبر نیست بجهت تحقیق لغات
با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمهٔ این کتاب از ژند و
استا نقل شده از تقریر آن زردشتی است و او هرگاه قراءت
ژند می نمود و باین لغت میرسید آدر بضم دال غیر منقوطه میخواند [illegible]
که در کتاب ژند واستا این لغت بدال منقوطه نیامده و هر لغتی
که دران لفظ آدر بود چون آدر آبادگان و امثال آن همه را بضم
دال مهمله می خواند انتهی

و نیز در تحت لفظ برسم نوشته که باشرح
این لغت از مجوسی که در دین خود لغایت فاضل بود و
اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت
عرش آشیانی محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برائش فرستاده
از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت انتهی

و نیز در تحت لفظ جیغت — جیغوت مرقوم نموده
که آنچه از مردم خوب سمرقند و بخارا تحقیق نموده این است که مرقوم گشت
و صاحب فرهنگان بتقدیم غین بر با مرقوم ساخته اند چنانچه مرقوم
خواهد شد انشاء الله تعالی انتهی

ونیز در تحت لفظ آفروشه نوشته — وآنچه
از مردم گیلان مسموع شده اینست انتهی ازین عبارات
منقوله تحقیق وجانفشانی صاحب فرهنگ جهانگیری آشکار است
اکنون نقل میکنم آن را که جهانگیر پادشاه بعد از گذرانیدن فرهنگ
بحضور دی چه فرموده در تزک جهانگیری در جشن نهم همین
نوروز از جلوس همایون مرقوم است که — میر عضد الدوله از آگره
آمده ملازمت نمود فرهنگی که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد والحق
محنت بسیار کشیده دخوب پیروی ساخته وجمیع لغات را از اشعار
علمای قدما استشهاد آورده درین فن کتابی مثل این نمی باشد
انتهی — پس استخفاف واتهام تا بجائیکه گفته —
انجو فرهنگ جهانگیری والا اور دکنی برهان قاطع والا یهه دو هندی
فرومایه — نسبت بآن بلند پایهٔ شیرازی بکدام پایه است ارباب
انصاف بسنجند (وترجمة البرهان التبریزی بیجی انشاء الله تعالی)
واز دیباچه منقوله مجمع الفرس هویدا گردد که فرهنگ جهانگیری
که مؤلفش قطع نظر از اینکه ایرانی است معتمد وماخذ سروری کاشانی
است وهرگاه فرهنگ جهانگیری وخدمت مؤلفش را پیش هیچ
اهل زبان بلند پایه وشاعر فرهنگ نگار گرانمایه اینچنین اعتبار وپذیرائی

[illegible]

(الله)

[illegible]

ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی ابن جلال الدین
محمد اکبر پادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون پادشاه
غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه
زیب و زینت گرفت این کتاب را باسم و لقب همایون فرین
گردانیده به **فرهنگ جهانگیری** موسوم ساختم پس
جستجوی تاریخ آن نمودم از عالم غیب این مصرع در خاطر
پرتو انداخت که ع زهی فرهنگ نور الدین جهانگیر ؛ چون
حساب کردم بتاریخ موافق آمد این دو بیت را بقید نظم
درآوردم

**نظم**

مرتب گشت این فرهنگ نامی ◆ باسم شاه جمجاه جهانگیر
چو جستم سال تاریخش خرد گفت ◆ زهی فرهنگ نور الدین جهانگیر

## ذکر صحبت داشتن میر جمال الدین انجوی شیرازی با بعضی از پارسیان و تحقیق لغات از آنان

میر جمال الدین انجوی شیرازی صاحب فرهنگ جهانگیری در
تحت لفظ آذر نوشته که فقیر حقیر که راقم این حروف است پیری از
پارسیان را که در دین زردشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب

فرهنگ لغات دیوان خاقانی (۳۴) فرهنگ لغات شاهنامه
(۳۵) فرهنگ محمد ابن قیس (۳۶) فرهنگ محمد ابن هندو
شاه نخجوانی که بنام خواجه غیاث الدین رشید تصنیف کرده (۳۷)
فرهنگ مختصر (۳۸) فرهنگ میرزا [illegible] ابن میرزا شاه حسین
اصفهانی (۳۹) فرهنگ معیار جمالی (۴۰) فرهنگ
مولانا الهداد سرهندی (۴۱) فرهنگ منصور شیرازی
(۴۲) فرهنگ مولانا مبارک شاه غزنوی مشهور بفخر قواس
(۴۳) فرهنگ مؤید الفضلا تصنیف محمد لاد (۴۴) فرهنگ
مؤید الفواید و سوای این چهل و چار فرهنگ چند دیگر که اسم
کتاب و مصنف معلوم نبود و تفاسیر و تواریخ و کتب [illegible] و
پازند و دیگر کتب که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است
و از کتب نظم و دواوین شعرائی که اشعار شان بطریق
تمثیل مسطور است * چون این کتابها را در قدیم الایام
تصنیف کرده اند اکثر لغات آن را بفرس قدیم شرح نموده بوده اند
مثلا در تفسیر زاهدی دیدم که صابئین را به تغوشاک
تفسیر کرده و در تفسیر حسینی و تفسیر کبیر نگاه کردم که صابئین چه معنی
دارد و همان را در ذیل لغت تغوشاک مرقوم ساختم و همچنین

[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible] وزیر [illegible] ممالک ایران [illegible] و ممدوح [illegible] سلمان ساوجی [illegible] شاهی و [illegible] منظر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

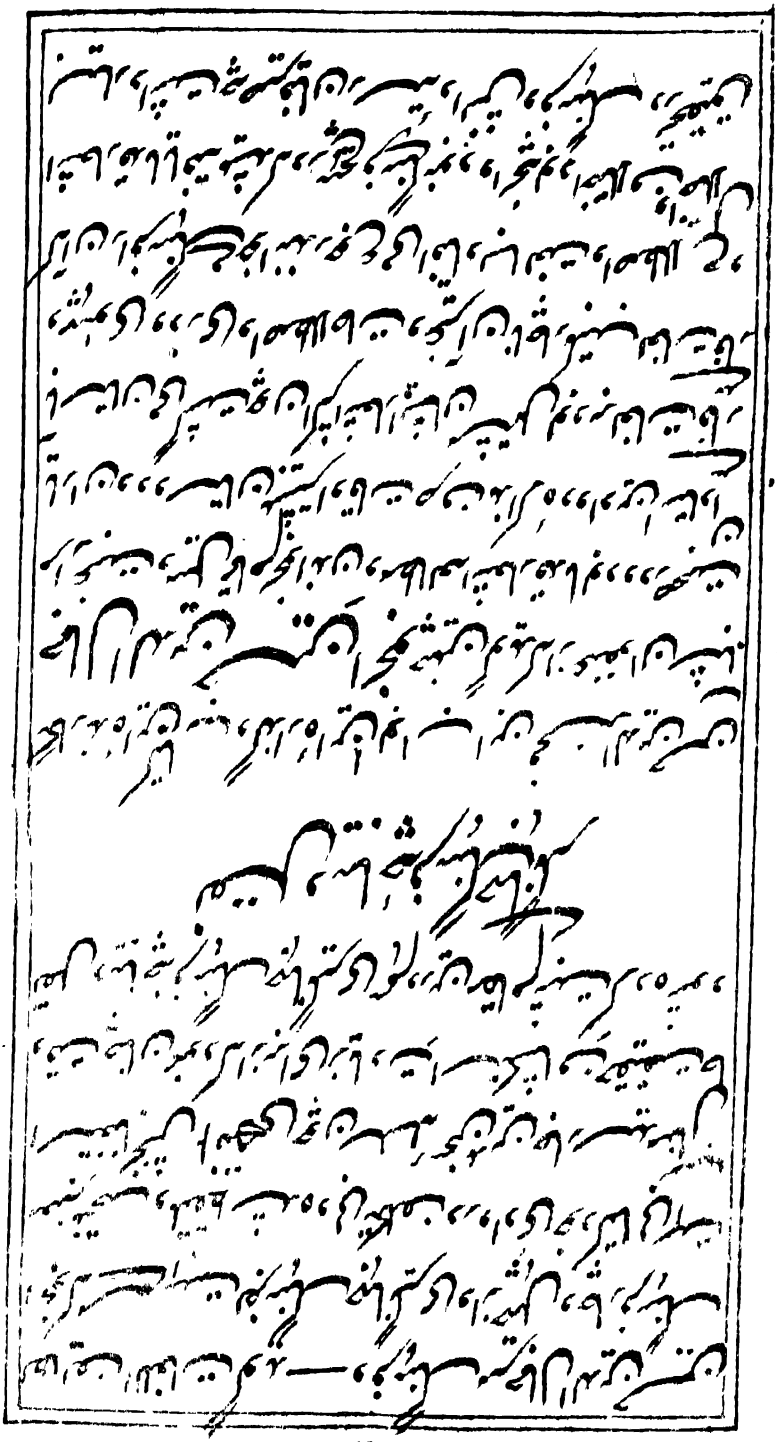
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مساعی شگرف بکار برده تتمهٔ کارنامهٔ جهانگیر پادشاه
در واقعات خودش که نامهٔ او را تزک جهانگیری نیز گویند
بسیار جاها نام وی باحترام برده چنانچه در جشن یازدهمین نوروز از جلوس
نوشته — درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین بنظر در آمد آنچه
گذرانید همه مستحسن و پسند افتاد — تا قول او — بر منصب او
هزار سوار افزودم که پنجهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد
در همین جشن بعد از یک صفحه مسطور است — نوزدهم که روز شرف
نیر اعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بنا بر ملاحظه ساعت
دو نیم گهڑی از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم — تا قول او
— میر جمال الدین انجو را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساختم —
در جشن شانزدهمین نوروز از جلوس همایون مذکور است که میر عضد الدوله
چون بسیار پیر و منحنی شده از عهدهٔ سامان لشکر و جاگیر نمی تواند بر آمد
او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار
روپیه نقد از خزانهٔ عامره میگرفته باشد و در آگره و لاهور هر جا مرضی او
بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعای
ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید ۱ انتهی ۱
و خان آرزو و صهبائی نیز × انجوی شیرازی × نوشته صاحب



هزاری میر جمال الدین حسین از سادات انجو × تحقیق لفظ انجو
در لغت ترکی که مسمی به لهجة اللغات است نوشته که
اینجو بمعنی اقطاع خالصه که پادشاه از برای خود کرده باشد و
این لفظ بدین معنی تا حال زبان زد قسطنطنیه (که ایشان از خوارزم آمده اند)
هست انتهی در فرهنگ شعوری که
جامع لغات فارسی و ترکی است و در قسطنطنیه بمعرض
طبع در آمده بهمین معنی این لفظ را خوارزمی نوشته در مجموعه
رشیدیه که از رشید همدانی است و حبیب السیر و
تاریخ وصاف شیرازی لفظ انجو بهمین معنی بسیار جا
مستعمل است بعضی از فقرات مجموعه رشیدیه اینکه + متصرف
اینجوهای عراق بود + حاصلات انجوی فارس + مبلغ بیست تومان
از اینجوی فارس و ارمنیان این لفظ را بمعنی دولتمند استعمال کنند
و صاحب تواریخ کرد گوید انجو در اصطلاح طایفه مغول ضبط
اموال پادشاه را میگویند ، انتهی در کتاب مآثر الامرا
که در سنه ۱۱۹۴ هجریه صمصام الملک عبد الحی صارم تخلص تالیف
آن با تمام رسانیده مرقوم است ، میر جمال الدین انجو، انجوئیه
از اعیان سادات شیراز اند نسب ایشان به شاه قاسم الرسّی

ابن حسن ابن ابراهیم طباطبائی حسینی سید میر شاه محمود و میر
شاه ابوتراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین
اسدالله شوشتری صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوی
او للدین شیخ الاسلامی فارس و همین باقتضای القضا انجا اختصاص
یافته بسیر دولت ... از روی اهتمام ایشانست بولایت دکن
وارد شده حکام آنجا مراسم احترام و بزرگی داشت بجا آوردند
نسبتی هم رسیده آورده پس ازان بملازمت عرش آشیانی رسید
سال ... بمنصب ... صدی امتیاز یافت و تا سال چهلم
... بمرتبه ... برآمده ... اکبری بسه هزاری منصب
... خصوصیت تمام داشت پس
از جلوس بمنصب چهار هزاری و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت
پس بمنصب ... پنجهزاری ... و پس ازان بحکومت صوبه
بهار نامزد گردید در سال یازدهم بخطاب عضدالدوله
بلند نامی یافت ... با مع عمال تیول خود گذرانید
وازانجا بحضور آمده باجل طبیعی درگذشت بکمالات ظاهری
آراستگی داشت نسخه فرهنگ جهانگیری که درین فن بسیار معتبر
و نزد همه مستند است از وست الحق در تحقیق الفاظ و تعیین اعراب

یعنی اکبر بادشاه ۱۲

[illegible]
جهانگیر بادشاه ۱۲

آنکه جهان جان و جان جهان فدای نامش باد اعنی خاقان
کشورستان باعث امن و امان سلطان سلطان نشان
السلطان ابن السلطان ابو المظفر عباس بهادر خان خلد الله تعالی
ملکه واجری فی بحار السلطنة فلکه    لمؤلفه

دایم رخش افروخته از جام بقا باد    انجام بقای او انجام بقا باد

و بر رای معنی آرای ارباب ادراک مخفی نماند که چون این کتاب
مجمع جمیع لغات فرس است    شعر

کرد توفیق چو داد اتمامش    مجمع الفرس سروری نامش

انتهی و نیز دانستنی است که سروری کاشانی و میر جمال الدین حسین
انجوی شیرازی صاحب فرهنگ جهانگیری هر دو معاصر بوده اند و
مسوده اول فرهنگ سروری هنگام تالیف فرهنگ جهانگیری
که در هند پیرایه اتمام یافته پیش نظر میر جمال الدین انجوی شیرازی
بوده چنانچه از مقدمه فرهنگ جهانگیری هویداست و چون فرهنگ
جهانگیری بعد از تالیف اشتهار یافت و بفارس رسید سروری
کاشانی بعضی از لغات و فواید آن نیز از فرهنگ خود افزوده
و سرنامه دیگر بدان الحاق فرمود نقل آن اینست    لمؤلفه

کتاب مجمع الفرس سروری    بود اهل تتبع را ضروری

عباس شاه

الیف محمد لاد نهم شرح سامی فی الاسامی المیدا
و دهم رسالهٔ ابوحفص سغدی یازدهم اداة الف
تالیف قاضی خان بدر محمد دهلوی دوازدهم جامع الالفاظ
نیازی حجازی و در بعضی نسخه بجای حجازی بخاری بنظر رسید
سیزدهم نسخهٔ زفان گویا چهاردهم ترجمهٔ صیدنهٔ ابی ریحان
پانزدهم نسخهٔ لطف الله بن یوسف حلیمی که معنی لغات را بترکی نوشته
شانزدهم لسان الشعرا بدست آمد و چون از مطالعهٔ کتب مزبوره بهره منـ
شد هیچکدام ازین بابت نبود که متتبع را از فرس مستغنی گرداند بلکه بدیگری
نیز احتیاج می افتاد چه بعضی از آنچه درین بود در آن نبود و بر عکس غرض
که هیچ یک از مؤلفان مذکور چنان جمعی نکرده بود که هر که آن را بدست
آرد از دیگر کتب مستغنی بود و بعضی از مولفان خواسته اند که سلک
ترتیب حروف در کتاب ایشان از هم نپاشد لغات عربی در میا
فرس آورده اند و فرس را بعربی مخلوط ساخته اند ظاهر است که کتب
مبسوط در لغت عرب بسیار نوشته اند وی را احتیاج باین چند لغه
که در میان فرس در آورده اند نیست بنابراین مقدمات بخاطر
فاتر با وجود عموم متوالی و هجوم متواتر رسید که اگرچه امروز متاع
هنر در ضیاعت کساد است بلکه هنر بی هنریست لغات معتبره

[illegible]

فرس این شانزده نسخه را بالتمام جمع کرده مکررات و لغات عربی و لغات
مشهوره سهل را که در نوشتن آن نفعی نباشد حذف کند و از روی
تتبع بسیار آنچه بصحت رسیده بترتیب حروف درج نماید و بعضی از
اختلافات که در نسخ واقع شده بقدر احتیاج قید کند و بر اکثر لغات
مستشهدات از اشعار اکابر که در رسایل فرس بنظر رسیده و
آنچه در تتبع اشعار ایشان دیده بنویسد تا باعث اعتماد باشد مامول
و مطموع از کرم کریم بی منت و وهاب بی ضنت جلت عظمته
آنست که این کتاب ملحوظ گردد بنظر عنایت بی غایت بادشاه
انام + حامی بیضهٔ اسلام + فارس مضمار جهانبانی + زیور سریر کشور
ستانی + شهریار عرش اقتدار معدلت شعار

**لمؤلفه فی مدحه**

شاهی که چکد مرگ چو خون از سر تیغش — مریخ فشاند چو شرر آذر تیغش
پوشیده جهان هر دم از خلعت فتحی — با آنکه برهنه است همی پیکر تیغش
نقش ملک الموت شود بر ورق خاک — هر قطرهٔ خونی که چکد از سر تیغش
هر دم چو گل حسن رخسار نکویان — خورشید ظفر بر دمد از خاور تیغش
دشمن بکف دست نهد کاسهٔ سر را — هر گاه شود جرعه فشان ساغر تیغش
مشاطهٔ صنع ازلی طلق فشانده — بر روی عروس ظفر از جوهر تیغش
چون برف تنک را تف خورشید نموزی — شمشیر اجل آب کند آذر تیغش

[illegible]

(۷۰۱)

[illegible]